

کوبا انقلابی و میراث فیدل کاسترو

مصاحبه دنیل فین¹ با آنتونی کاپچیا²

مترجم: حمید ذوالقدر

کوبا پس از درگذشت فیدل کاسترو با مجموعه‌ای از چالش‌ها، از جمله پاندمی کرونا و پیامدهای اقتصادی حاصل از آن روبرو شده است. اما از زمان انقلاب 1959 سوسیالیسم کوبا بارها نشان داده است که قابلیت دوام و سازگاری بالایی دارد.

اکنون سیستم سیاسی مستقر در هاوانا بیشتر از سی سال بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دوام آورده است. این مسئله پیش‌بینی‌های معروف به پیش‌بینی‌های فروپاشی در دهه 90 میلادی را به چالش کشیده است. اما بازنشستگی رائل کاسترو که انتظار می‌رفت زودتر از این‌ها اتفاق افتد، نشان از این دارد که دیگر نسل اول انقلابیون در کوبا بر سر کار نیستند. اعتراضات اخیر بار دیگر سوالاتی را در مورد آینده سیاسی کوبا مطرح کرده است، آن هم در جهانی که همچنان مانند گذشته هیچ رفتار دوستانه‌ای با کوبا ندارد. برای درک این مسئله که کوبا ممکن است چه آینده سیاسی داشته باشد، باید به تاریخ این کشور از زمان انقلاب 1959 تا امروز نگاهی بیاندازیم و پاسخ‌ها و تصمیمات سیستم کوبا و رهبران این کشور را در برابر چالش‌های قبلی که می‌توانستند به شدت نابود کننده باشند را بررسی کنیم. مصاحبه شونده یعنی آنتونی کاپچیا نویسنده چندین کتاب در مورد تاریخ کوبا، از جمله کتاب‌های تاریخ مختصر کوبای انقلابی و رهبری در انقلاب کوبا است.

دنیل فین: مشخصه بارز جنبش سیاسی 26 جولای در جریان مبارزه با باتیستا³ چه بود؟ به طور مشخص فیدل و رائل کاسترو چه نقش خاصی در رهبری این جنبش داشتند؟

¹ دنیل فین عضو مجله ژاکوبین و نویسنده‌ی کتابی در مورد ارتش آزادی‌بخش ایرلند است
² آنتونی کاپچیا استاد تاریخ آمریکای لاتین در مرکز تحقیقات دانشگاه ناتینگهام در مورد کوبا است. از آثار او می‌توان به رهبری در انقلاب کوبا: داستان نادیده، تاریخ کوتاه کوبا انقلابی: انقلاب، قدرت، اقتدار و دولت از 1959 تا امروز و کوبا در انقلاب: تاریخی از دهه پنجاه اشاره کرد.
³ دیکتاتور سابق کوبا که مورد حمایت ایالات متحده آمریکا بود

آنتونی کاپچیا: این جنبش در طول سه سال وجود رسمی خود کاملا تغییر کرد و رادیکال تر شد. اگر این جنبش را در دوره 1953 تا 1955 یعنی زمانی که تاسیس شد، با آنچه در اواخر سال 1958 ظاهر شد مقایسه کنید، تغییرات زیادی کرده بود. هدف این جنبش اما همیشه حذف باتیستا بود و این وجه تمایز اساسی آن از سایر گروه‌ها به حساب می‌آمد. هدف تلاش برای سرنگونی باتیستا رسیدن به استقلال و ملت‌سازی بود که هنگام استقلال کوبا در سال 1902 تمام کوبایی‌ها با آن موافق بودند و به آنها قول داده شد بود اما هرگز به آن عمل نشده بود، علت اصلی اجرا نشدن این امر به دلیل روابط نزدیک حکومت باتیستا با آمریکا بود.

درجاتی از اجماع درون تمام بخش‌های جنبش در مورد این نکته که بازنگری رادیکال در سیستم باید رخ دهد و این بازنگری باید نوعی از سوسیالیسم باشد وجود داشت. این اجماع همواره به نابرابری گسترده در کوبا قبل از سال 1958 و وابستگی حکومت به ایالات متحده تاکید می‌کردند. فساد و توسعه نیافتگی عمومی نیز دیگر مسائلی بودند که به آنها پرداخته می‌شد. قرار بود نوعی سوسیالیسم با این‌ها برخورد کند، اگرچه همه با آن موافق نبودند و این تمایزی بود که نهایتا در درون جنبش پدیدار شد.

جنبش 26 جولای یک جنبش بسیار مختلط و بی‌شکل بود، اما در اواخر سال 1958، اجماع بیشتری نسبت به شروع در جنبش وجود داشت. این اتفاق بسیار رادیکال‌تر از آنچه در ابتدا مورد نظر بسیاری از افرادی بود که به این حرکت پیوسته بودند. نقش فیدل بسیار مهم بود، شما نمی‌توانید انکار کنید که او برای این پیشرفت خاص بسیار نقش حیاتی ایفا کرده است. به ویژه بخاطر اینکه فیدل بهتر از هر کسی ایده‌ها و برنامه‌های جنبش را طرح ریزی می‌کرد. فیدل کاسترو از همان ابتدا در زمینه کمپین‌های تبلیغاتی مهارت داشت و از نظر سیاسی یک فرد زیرک به شمار می‌رفت بیشتر از هر یک از رهبران دیگری که درون جنبش حضور داشتند. او از همان ابتدا دستور به وفادار ماندن را صادر کرد. این مسئله تبدیل به یک عنصر حیاتی در زمینه وفاداری در مورد گروه اصلی انقلابیون در دهه‌های بعد شد. کاسترو این کار را تا حد زیادی از طریق شخصیت کاریزماتیک خود انجام داد، اگرچه این واقعیت که او از تمام شکست‌ها و عقب‌نشینی‌ها جان سالم به در برده بود نیز در این مسئله نقشی اساسی داشت. این جان سالم به در بردن به او موقعیتی اسطوره‌ای حتی درون گروه

بخشید. فیدل کاسترو به عنوان یک رهبر بسیار مهم بود، او برنامه اصلی مبارزه را در سخنرانی معروف "تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد"⁴ تشریح کرده بود اگرچه این سخنرانی بعدا تبدیل به متنی شد که تا حدودی با خود سخنرانی متفاوت بود، اما استدلال‌های اصلی ارائه شده در سخنرانی را حفظ کرده بود. برنامه مشخص شده در آن سخنرانی به طرز قابل ملاحظه‌ای با اصلاحاتی که در سال‌های 1959 و 1960 به تصویب رسیدند یکسان بود. الگویی وجود داشت و این الگو همان متن بود که بیشتر اصلاحات اولیه با تطبیق با آن سند کاملا دنبال شد. فیدل کاسترو از این نظر فوق‌العاده بود.

رائول کاسترو اهمیت کمتری داشت. او یکی از کاپیتان‌ها و نه یکی از فرماندهان در هنگام تسخیر گرانما⁵ بود، اما در اواخر سال 1958، زمانی که او مسئول جبهه دوم در شرق کوبا و در منطقه سیرا دل کریستال داده شد نقش مهم‌تری را ایفا کرد در آنجا بود که او جایگاه یکی از رهبران انقلاب را به دست آورد.

شخص دیگری که در کنار فیدل تاثیر زیادی داشت، چه‌گوارا بود. او در آن سه تا پنج سال بسیار نقشی حیاتی داشت چرا که با ایدئولوژی که فیدل و رائول دست به توسعه آن زده بودند به طور کامل احساس اشتراک می‌کرد، اما شم ایدئولوژیک و آگاهی سیاسی او بسیار قوی‌تر بود. از این‌ها گذشته چه‌گوارا قبل‌تر به سمت نسخه‌های غیرعادی‌تر و غیر ارتدوکسی از مارکسیسم حرکت کرده بود. چه‌گوارا همچنین به اهمیت آموزش سیاسی برای چریک‌ها پی برد، او این هدف را رهبری کرد و در نتیجه یک عنصر مهم در روند رادیکال‌سازی جنبش بود.

تفاوت رائول با فیدل از یک سو و چه‌گوارا و فیدل از سوی دیگر در این بود که آنها (رائول و چه‌گوارا) درباره نیاز به همکاری با حزب کمونیست (حزب سوسیالیست مردمی - PSP⁶) مشتاق‌تر یا حداقل عمل‌گراتر بودند، فیدل تا پایان کار یعنی تا زمانی که حزب سوسیالیست مردمی رویکرد خود را تغییر داد کمتر در مورد این همکاری اطمینان داشت.

⁴ بخشی از سخنرانی مشهور فیدل کاسترو در دادگاه حکومت باتیستا

⁵ استانی در جنوب شرق کوبا

⁶ حزب کمونیست کوبا پیش از پیروزی انقلاب کوبا

دنیل فین: جنبش 26 جولای چه رابطه‌ای با حزب کمونیست طرفدار شوروی (PSP) داشت؟

آنتونی کاپچیا: حزب سوسیالیست مردمی با مخالفت و انتقاد اولیه با جنبش برخورد کرد، آنها تا اواسط سال 1958 به شدت به جنبش انتقاد داشتند، تا زمانی که تحت فشار شاخه جوانان حزب، سیاست خود را تغییر دادند و وارد صحنه شدند، در ژانویه 1959 آنها تنها حزب مستقل و بیرون از جنبش 26 جولای بودند که حمایت بی قید و شرط خود را از این جنبش اعلام کردند. تمامی دیگر احزاب شروطی تحمیلی را برای حمایت وضع می‌کردند، اما حزب سوسیالیست مردمی حرکتی هوشمندانه انجام داد آنها به جنبش اعلام کردند: " ما بی قید و شرط از شما حمایت خواهیم کرد و هزاران نفر از اعضا و همچنین طرفداران ما، حاضرند در صورت نیاز به پیاده نظام شما تبدیل شوند" این پیاده نظام از سربازانی بسیار منظم و از نظر سیاسی آگاه تشکیل شده بود. آنها به منبعی مهم برای انقلاب تبدیل شدند، همچنین حزب سوسیالیست مردمی باعث ایجاد پیوندهایی بین شوروی و جنبش شد که به سود جنبش بود.

دنیل فین: آن رخداد کلیدی که سبب همسویی کوبا با شوروی در اوایل دهه 1960 شد چه بود؟

آنتونی کاپچیا: این مسئله بیشتر به خاطر فشارها و همچنین فرآیندها بود تا به خاطر رخدادها، یکی از نمونه‌های آن این مسئله است که تمام جریان سیاسی موجود در کوبا نوعی سوسیالیسم را پذیرفته بود. به همین دلیل است که من پیشتر هم جنبش را در داشتن اجماع در مورد خواست چیزی به نام سوسیالیسم تعریف کردم. قانون اساسی 1940 از نظر نمادین مهم باقی ماند، چرا که هرگز به طور کامل تصویب نشد. متن آن قانون اساسی ناسیونالیسم رادیکال را با رویکردهایی سوسیالیستی در هم آمیخته بود. جریانات سوسیالیستی از پیش در کوبا حضور داشتند و این فقط محدود به PSP نبود. سوال اساسی این بود که چه نوع سوسیالیسمی باید حاکم شود؟ در نهایت سوسیالیسمی که آنها توسعه دادند از عناصر مختلفی شکل گرفته بود، بارزترین آن تجربه مبارزه در جنگل‌های سیرا بود. این مسئله را معمولا تا حدودی به تاثیر چه‌گوآرا و رائول مربوط می‌دانند اما روند مبارزه مشترک نیز دخیل بود. مثال‌های متعددی در تاریخ مبارزات انقلابی وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه افراد دخیل در مبارزه در حین انقلاب دچار تغییر تفکر و رویکرد می‌شوند، خصوصا کسانی که مستقیم در حال مبارزه (جنگ) هستند. نمونه کوبا مثال شاخصی برای این موضوع است. ارتش شورشی که

در سیرا می‌جنگید، بسیار رادیکال‌تر از جنبش شهری بود، چرا که جنبش شهری دقیقا آن مبارزه مشترک را پشت سر گذاشته بود. این مسئله {مبارزه مشترک} اولین عاملی بود که آنها را تغییر داد. دومین مورد خصومت آمریکا از همان ابتدا بود. در مرحله اولیه آمریکا سردرگم، بدون اطمینان و همراه با ترس با انقلاب روبرو شد، اما در می 1959 آشکارا با اصلاحات ارضی مخالفت کرد. این امر ناسیونالیسمی که ذات این جنبش شورشی بود را تغذیه کرد. در قرن بیستم از بسیاری جهات کوبا تفاوتی با بسیاری از دیگر کشورهای آمریکای لاتین نداشت. جنبش‌های ناسیونالیستی رادیکال در آرژانتین، بولیوی، و بسیاری جاهای دیگر نیز توسعه یافته بودند. تمام این جنبش‌ها تمایل داشتند تا روی ایالات متحده به عنوان یک کشور امپریالیستی تاکید کنند. ناسیونالیسم رادیکال، و با تمایلات چپ‌گرایانه ظاهر شد و تمرکزش را بر تاکید بر شر حاصل از سرمایه‌داری، نیاز به لغو سرمایه‌داری و همچنین امپریالیسم معطوف کرد. ناسیونالیسم کوبایی بیشتر توسط دشمنی آمریکا تقویت شد. اگرچه این تنها عامل برای سوق دادن آنها به سمت اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم نبود اما نقش مهمی داشت. عنصر دیگری که در اکثر مطالعات انقلاب کوبا نادیده گرفته می‌شود، نقش شکر است. صادرات شکر کوبا در اواسط قرن نوزدهم به طور عمده به بازار آمریکا انجام می‌پذیرفت. کوبا یکی از تولیدکنندگان کلیدی محصولی بود که در اروپا و آمریکا بسیار مورد نیاز بود. در دهه 1950 این وضعیت تغییر کرد و تولیدکنندگان شکر مجبور بودند وارد بازاری با عرضه‌ی بسیار زیاد شوند، این بدان معنی بود که کشورهای مصرف‌کننده، به ویژه شمال ثروتمند شرایط این رابطه را تعیین می‌کردند. دیگر هر کشور تولیدکننده شکر و وابسته به فروش شکر باید رابطه‌ای نزدیک و پرهزینه با یک بازار واحد برقرار می‌کرد که به طور معمول بریتانیا، فرانسه یا آمریکا بود. مشکل اما برای تولیدکنندگانی که به دنبال فروش شکر در خارج از آمریکا بودند این مساله بود که تنها یک بازار به اندازه کافی بزرگ برای خرید تولید آنها وجود داشت یعنی بازار شوروی، این شوروی بود که چون نمی‌توانست به اندازه نیازش شکر تولید کند نیاز به خرید انبوه شکر داشت. برای کوبا و شوروی این مسئله مانند یک ازدواج پرمنفعت برای هر دو طرف بود و به طور مطلق از مسئله نزدیکی ایدئولوژیک این دو کشور جدا بود.

دنیل فین: در طول دهه 1960 روابط بین هاوانا و مسکو به طور چشمگیری پر تنش بود. بسیاری از ناظران فکر می کردند که احتمالا در پایان این دهه این رابطه قطع خواهد شد. چه عواملی پشت این تنش ها وجود داشت؟ و چرا در نهایت قطع روابط محقق نشد؟

آنتونی کاپچیا: این رابطه هرگز بدون دردسر نبود. هرازگاهی اشتیاقی وجود داشت اما تنها بعدا بود که این اشتیاق شکل کاملی به خود گرفت و قابل توجه شد. در اوایل، شورشیان به دلیل سابقه ای که حزب PSP داشت، با این حزب و به طور کلی با کمونیسم با درجه ای از سوءظن و تضاد رفتار کردند. حتی برخی از درون جنبش، ضد کمونیست بودند. برای مثال گروه چریکی متحد (Directorio Estudiantil Revolucionario)، کاملا و به طور آشکار ضد کمونیسم بود. همچنین یک ظن قدیمی در مورد PSP وجود داشت. در اواخر دهه 1930 بود که حزب کمونیست کوبا به عنوان بخشی از اتحاد انتخاباتی با باتیستا، نام خود را به PSP تغییر داد. به طور حتم آن یک باتیستای متفاوت بود و این طور احساس می شد که او یک پوپولیست است. حزب کمونیست در جستجو برای یک جبهه ی مردمی که خط مسکو را دنبال کند با او ائتلاف کرد. این مسئله ای بود که حزب باید بعدا با آن کنار می آمد. آنچه یک زمان به نظر منطق سیاسی بود، اما با این وجود با توجه به آنچه در تجسم بعدی باتیستا اتفاق افتاد برای حزب مشکل ساز بود. شورشیان همیشه به استالینیسمی که به حزب نسبت می دادند و همچنین نسبت به پیوند حزب با باتیستا مشکوک بودند. از اینها گذشته یک سوءظن نسلی نیز وجود داشت. حزب کمونیست در دهه 1920 پایه گذاری شده بود و بسیاری از رهبران اصلی هنوز در حزب فعال بودند. این مسئله رویکرد آنها به جنبش را بسیار قدیمی و آرام تر از آنچه شورشیان تصور می کردند کرده بود. اساس و پایه ی این ارتباط قوی و خوب نبود، با این حال زمانی که PSP وارد هیئت انقلابی شد و به آنها حمایت بی قید و شرط خود را اعلام کرد نظر مثبت بسیاری از شورشیان را به دست آورد. با این حال، عملکرد PSP در دو یا سه سال نخست رفتار ایده آلی برای کمک به این رابطه نبود. تنش موجود در این رابطه در سال 1962 به صورت کامل نمایان شد، یکی از رهبران PSP به نام آنیبال اسکالانتی با برنامه و به صورت عملی وارد میدان شده بود، اما او از جمله اعضای PSP بود که اعتقاد داشت انقلاب کوبا نمی تواند سوسیالیستی باشد چرا که این کشور هنوز برای سوسیالیسم آماده نیست. اسکالانتی مامور گردآوری

سه گروه انقلابی در یک اتحاد شده بود، او همچنین حرکتی آشکار برای تاثیرگذاری روی جهت‌گیری‌ها و تصمیمات این اتحاد جدید انجام داد که باعث یک رسوایی عمومی شد. جالب اینجاست که نه تنها او برکنار نشد بلکه برای تصدی یک پست دیپلماتیک به اروپای شرقی فرستاده شد، حتی این اتفاق باعث شد که قدرت اعضای PSP درون ائتلاف به شدت کاهش یابد و از قدرت تصمیم‌گیری آنها کاسته شود. کاملا مشخص بود که آنها مسئول نیستند، به وضوح این گروه شورشی و به خصوص ارتش شورشی سیرا بود که مسئول تصمیم‌گیری‌ها بودند.

تنش‌هایی شبیه به این در رابطه با اتحاد جماهیر شوروی نیز به وقوع پیوست. شوروی نیز مانند PSP استدلال می‌کرد که کوبا برای سوسیالیسم آماده نیست، شوروی به شدت به رویکرد غیر ارتدوکس در سطح رهبری انقلاب کوبا در مورد تصمیمات مورد نیاز مشکوک بود.

به طور ویژه هم مسکو و هم PSP با ایده‌های اقتصادی چه‌گوارا همراه نبودند و فکر می‌کردند که این ایده‌ها آشفته و نامناسب است. مخالفتشان روشن بود، آنها معتقد بودند که الگوی اقتصادی کوبا باید از یک اقتصاد مختلط پیروی کند، چیزی شبیه به آنچه خط مشی اقتصادی جدید لنین در دهه 1920 بود. آنها همچنین با ایده‌های چه‌گوارا در مورد شرایط ذهنی سوسیالیسم کاملا مخالف بودند. "چه" استدلال می‌کرد که اگر شرایط عینی سوسیالیسم در کوبا وجود ندارد، می‌توان با شرایط ذهنی یعنی کنش انقلابی مانند جنبش 26 ژوئیه و همچنین آگاهی بر آن غلبه کرد. در سال 1962 چه‌گوارا به نوعی پیرو و شاگرد فکری آنتونیو گرامشی بود و افق جدیدی را از طریق تفسیر نظرات گرامشی، برای مسیر کوبا به سوسیالیسم و همچنین رشد سریع این کشور به سمت کمونیسم ارائه کرد. همه اینها هم توسط PSP و هم مسکو رد شد، همانطور که سیاست شورش در آمریکای لاتین رد شده بود. در سال 1959، شورشیان در حال تلاش برای کمک به انقلابیون کشورهای همسایه با کوبا بودند. این سیاست در سال‌های 1961 و 1962 بسیار آگاهانه‌تر شد. از سال 1962 تا 1968 روابط بین مسکو و هاوانا تیره بود. این واقعیت که مسکو از ورود کوبا به بلوک تجاری Comecon⁷ امتناع کرد نیز مزید بر علت شد. رهبری در هاوانا از این امر خشمگین بود. زیرا آنها ورود به Comecon را به عنوان راهی به توسعه قلمداد می‌کردند. دلیل بیرون ماندن کوبا از این پیمان،

⁷ بلوک تجاری مشترک‌المنافع به رهبری شوروی و هم‌پیمانی دیگر کشورهای بلوک شرق

باور مسکو به این مسئله بود که کل اقتصاد کوبا آشفته است. بنابراین احتمال دارد که حضور کوبا در Comecon این اتحاد را بی ثبات و باعث ایجاد اقتصادی شکننده در این سازمان شود.

علی‌رغم این مسئله که کوبا در طول دهه 1960 ادعای مسکو در مورد همزیستی مسالمت آمیز بلوک شرق با بلوک تحت رهبری آمریکا را به چالش می‌کشید، هرگز روابط مسکو و هاوانا از هم نپاشید. زیرا در آن مرحله شوروی نیز به همان میزان که کوبا به این کشور نیاز داشت به هاوانا متکی بود. همانطور که کوبا به سمت یک مدل سوسیالیستی و سپس کمونیستی حرکت کرد، رهبری شوروی نیز کوبا را به عنوان متحد احتمالی خود در بحث‌های موجود با چین می‌دید. شوروی نگران نفوذ چین در جهان سوم و کاهش تاثیر خود بود و کوبا را به عنوان عاملی بازدارنده برای این عامل در نظر می‌گرفت. این اتفاقات منجر به کنفرانس سه قاره‌ای در سال 1966 شد. این کنفرانس برای جلب نظر جنبش‌های ضد استعماری در سراسر جهان در حال توسعه طراحی شده بود و هدف این بود که این کشورها به خط مسکو نزدیک‌تر شوند. این هدف به شدت شکست خورد، چرا که خطی که در کنفرانس سه قاره پیروز شد، خط فعالیت و انقلاب ضد امپریالیستی کوبا بود. این خط به طور کامل همزیستی مسالمت آمیز مسکو با ایالات متحده را به چالش می‌کشید. اتحاد جماهیر شوروی چاره‌ای جز حمایت اقتصادی از کوبا نداشت اگرچه به شیوه‌ای بسیار حداقلی، زیرا آنها برای بقای اعتبار خود به کوبا نیاز داشتند.

دنیل فین: در دهه 1970 و 1980، به علت پیروی از مدل اقتصادی و سیاسی بلوک شرق، کوبا به عنوان کشوری تقریباً ارتدوکس و وفادار به بلوک تحت رهبری شوروی شناخته می‌شد، آیا این تصویری درست بود؟

آنتونی کاپچیا: تا حدودی درست بود. برای ده سال از سال 1975 تا 1985 نهادسازی‌های انجام شده قطعا تا حدودی بر اساس الگوی شوروی و بلوک سوسیالیستی بود. ساختار انتخاباتی که در سال 1976 شکل گرفت یعنی قدرت خلق، از اصول و ساختارهای نظام شوروی پیروی می‌کرد.

در سال 1975، پس از اولین کنگره، حزب کمونیست رو به گسترش گذاشت و بیشتر شبیه به مدل اروپای شرقی شد. قانون اساسی سال 1976 دقیقا از الگوهای قانون اساسی شوروی در دهه 1950

پیروی می‌کرد. رهبری کوبا انتقاد از سیاست‌های شوروی در جهان سوم را متوقف کرد و در کنفرانسی که در الجزایر برگزار می‌شد اتحاد جماهیر شوروی را متحد طبیعی جهان سوم توصیف کرد.

این مسئله برای بسیاری افراد که سیاست‌های کوبا را در سال‌های قبل انقلابی‌تر می‌دانستند، شوک‌آور بود. همچنین تغییر فازی در اقتصاد رخ داد، ایده‌های چه‌گوارا یا حداقل بخشی از تفسیرهای اقتصادی او کنار گذاشته شد و کوبا به سمت یک اقتصاد کمی غیرمتمرکز حرکت کرد، که منعکس‌کننده برخی از اصول سوسیالیسم بازار در بلوک سوسیالیستی بود. این اتفاقات تصور پیروی کوبا از الگوی شوروی را ایجاد کردند.

یکی دیگر از عواملی که به ایده‌ی پیروی کوبا از شوروی دامن زد این مسئله بود که در آن زمان جوانان کوبایی برای تحصیل در دانشگاه به بلوک سوسیالیستی و به شوروی فرستاده می‌شدند. بسیاری از فارغ‌التحصیلان مقطع دکترا در بلوک شرق این مدرک را کسب کرده بودند. بسیاری از این دانشجویان با تفکر شوروی، کتاب‌های درسی شوروی و ایده‌های شوروی در مورد اینکه سوسیالیسم چگونه باید باشد به کوبا بازگشتند. این ایده‌ها با اندیشه‌های نسل قدیمی شورشیان تا حدی متضاد بودند اما همچنان تفکرات نسل قدیم تاثیرگذاری خود را حفظ کرده بود.

با این حال همیشه نکته‌ای در مورد کوبا و نزدیکی به ایده‌های شوروی وجود دارد. اولین نکته این است که بسیاری از ساختارهایی که ماهیت انقلابی دهه 1960 را منعکس می‌کردند به سادگی ناپدید نشدند. بارزترین نمونه کمیته‌های دفاع از انقلاب (CDRS) است که یکی از بارزترین سازمان‌های توده‌ای ایجاد شده در دهه 1960 است. این کمیته‌ها ناپدید نشدند، آنها به طرز ناخوشایندی با سیستم جدید انتخاباتی همزیستی کردند اما به هر حال هرگز از بین نرفتند و بیش‌و کم به این همزیستی ادامه دادند.

یکی از الگوهای توسعه کوبا در شش دهه گذشته در همین نکته است. یعنی وقتی یک سیستم جدید ظهور می‌کند، لزوماً جایگزین آنچه قبلاً وجود داشته نمی‌شود بلکه براساس سیستم قدیمی رشد می‌کند و یا با آن همزیستی می‌کند. یکی از نمونه‌ها برای این مثال سازمان‌های توده‌ای موجود

در کوبا است. این سازمان‌ها اغلب در توضیحات تحولات و بقای انقلاب نادیده گرفته می‌شوند، اما بسیار حیاتی هستند.

بسیاری از این سازمان‌های توده‌ای که در سال 1960 یا 1961 ایجاد شدند قبل از وجود تئوری (نسخه‌ای) از یک حزب واحد وجود داشتند.⁸ CDRها و یا فدراسیون زنان از این دست سازمان‌ها بودند. به یک معنا دهه 1960 از طریق آن سازمان‌ها وجود داشت و رهبری می‌شد. با نگاهی به حزب کمونیست که در سال 1965 ایجاد شد و در اولین کنگره در سال 1975 تغییر شکل داد، متوجه می‌شوید که همچنان تحت سلطه شورشیان سابق و افراد جنبش 26 جولای بوده است.

یکی از الگوهای ثابت کل مسیر انقلاب از سال 1959، بحث‌های داخلی مداوم بر سر تعریف سوسیالیسم بوده است. این بحث‌ها نه فقط درباره مسیر انقلاب و مسیر اقتصاد بلکه حتی در مورد تعریف و بازشناسی مفهوم انقلاب است، مفهومی که با آن انقلاب 1959 توضیح داده شده بود.

بعدها نیز آن بحث‌ها و مجادلات ناپدید نشدند. این یکی از دلایلی است که من ساختارمند شدن⁹ حکومت در کوبا را از سال 1975 می‌دانم. بحران برداشت 10 میلیون تنی شکر که در اواخر دهه 1960 رخ داد و اغلب از آن به عنوان کاتالیزور تغییر جهت کوبا به سمت ساختارمندی حکومت یاد می‌شود، اما این جمع‌آوری شکست خورده‌ی شکر و بحران اقتصادی که در پی آن آمد، با بحث‌های پنج ساله‌ی شدید و پردامنه درباره‌ی این که چه چیزی اشتباه رخ داد؟ چگونه در این مورد باید پیش برویم؟ چگونه چیزها را تغییر دهیم؟ استراتژی درست و مقیاس اشتباه چیست؟ دنبال شد.

ما می‌دانیم که پنج سال طول کشید تا اولین کنگره رسمی تشکیل شود پس بحث بر سر مفاهیم بالا پنج سال طول کشید، این یکی از سرنخ‌های بزرگ درباره این مسئله است که آیا در کوبا بحثی در جریان بود یا خیر. به زمانبندی کنگره نگاه کنید، تا زمانی که اتفاق نظری وجود نداشته باشد

⁸ کمیته‌های دفاع از انقلاب

⁹ institutionalization

کنگره برگزار نمی‌کنید و در طول پنج سال هیچ کنگره‌ای وجود نداشت. این بحث‌ها در زیرجریان ساختارمند شدن حکومت در طول ده سال ادامه یافت.

دوست دارم به نکته‌ای اشاره کنم تا نشان دهم این ساختارمند شدن فقط به علت پیروی از مدل شوروی نبود. این مثال مربوط به دخالت کوبا در آنگولا در سال 1975 است، درست در آغاز فرایند ساختارمند شدن حکومت. تصمیم برای دخالت در آنگولا کاملا تصمیمی کوبایی بود! و برخلاف مسیر منافع شوروی قرار می‌گرفت.

سیاست‌های شوروی در قبال آنگولا با کوبا یکسان نبود. این کوبایی‌ها بودند که شوروی را متقاعد کردند تا مواد و وسایل حمل و نقل را برای درگیری در آنگولا فراهم کند و این به وضوح مخالف تز تبعیت تام کوبا از شوروی است.

دنیل فین: فیدل و رائول کاسترو در مورد رابطه‌ی کوبا با شوروی و همچنین نسخه‌ای که سوسیالیسم کوبایی باید ارائه دهد، چه موضعی داشتند؟ آیا بین آنها تفاوتی وجود داشت؟

آنتونی کاپچیا: بله تفاوت وجود داشت، اما این تفاوت عمدتا درباره وسیله بود و نه هدف. رائول به طور غریزی به مدل شوروی تمایل بیشتری داشت. او در سال 1953 برای مدت کوتاهی به گروه کمونیست‌های جوان¹⁰ پیوسته بود. زمانی که به جنبش پیوست فوراً آن گروه را ترک کرد چرا که آنها خط دیگری را در پیش گرفتند اما رائول به طور غریزی (فطرتا) خیلی زودتر از فیدل به مارکسیسم نزدیک شده بود. او شوروی را الگویی کارا و اثر بخش می‌دانست علی‌رغم انتقاد شدیدی که درباره فساد به شوروی داشت. رائول معتقد بود که یک حزب کمونیستی که به درستی اداره می‌شود و به درستی برنامه ریزی شده است و با مسئولیت پذیری کامل تشکل جلسه می‌دهد می‌تواند تضمینی لازم برای داشتن یک سیستم مسئولیت پذیر باشد. رائول به این مسئله بسیار بیشتر از فیدل باور داشت.

اعتقاد رائول به ساختار و سازوکار دلیلی بود که او به تحسین شوروی می‌پرداخت. او به ویژه به ارتش شوروی علاقه داشت و از سازماندهی و کفایتی که آنها در اتفاقات مختلف رقم می‌زدند ستایش

¹⁰ Juventud Comunista

می‌کرد. بنابراین رائل بیشتر به پیوند کوبا و شوروی تمایل داشت و در اوایل دهه 60 مجرای برای گفتگو با مسکو بود.

با این حال، رائل به طور مطلق مخالف رویکرد فیدل نبود. فیدل همیشه بسیج عمومی پرشور یعنی تعهد ایدئولوژیک و بسیج تا حد امکان به سبک دهه 60 را ترجیح می‌داد. رائل اما همیشه پاسخگویی حزبی (ساختاری) را ارجح می‌دانست چرا که معتقد بود این نوع پاسخگویی بهتر جواب می‌دهد. من این تفاوت را اینگونه توصیف می‌کنم: اولی تغذیه روح و دیگری تغذیه بدن را هدف قرار می‌دهد.

رائل یک عملگرا بود و اهمیت تعهد ایدئولوژیک و بسیج عمومی را در یک مرحله خاص تشخیص داد، به ویژه در دهه 60، یعنی زمانی که واقعا به دلیل تحریم‌ها کوبا نمی‌توانست کالاهای مادی را به درستی وارد و توزیع کند. ساختارمند شدن دهه 1970 در زمان مناسب اتفاق افتاد و اصلاحات این دهه نیز تا حدودی مورد تایید رائل قرار گرفت. اگرچه این اصلاحات لزوما ایده‌های او نبودند اما او مطلقا به آنها مهر تایید زد. رائل از آن پس با ایده اصلاحات اقتصادی همراه بود.

بین رائل و فیدل تفاوت وجود داشت اما تفاوت‌ها اساسی نبودند: مسئله ابزار بود تا هدف، هر دو آنها هدف یکسانی از ملت‌سازی از طریق نوعی سوسیالیسم را پیگیری می‌کردند.

دنیل فین: چندین سال پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق، رهبری کوبا تغییر سیاست‌های خود را در اواسط دهه 1980 اعلام کرده بود، ماهیت این تغییرات چه بود؟

آنتونی کاپچیا: این تغییر به عنوان "اصلاح گذشته و تمایلات منفی" نامیده می‌شود. "خطاهای گذشته" اشتباهاتی بود که در جریان ساختارمند شدن حکومت رخ داده بود و "گرایش‌های منفی" دیدگاه‌های ارتدوکسی بودند که برخی از تصمیم‌های سیاسی را هدایت کردند و حزب کمونیستی را ایجاد کردند که از سال 1985 دست به شبیه‌سازی احزاب کمونیستی اروپای شرقی زده بود و تا حدی بوروکراتیک بود و به عنوان وسیله‌ای برای کسب امتیازات فردی عمل می‌کرد.

این تغییر ناشی از آگاهی از سه مسئله بود. اولین مورد این بود که رهبری کوبا آگاه بود که COMECON¹¹ در بحران است و به راحتی امکان دارد سقوط کند که بعدها مشخص شد این آگاهی بسیار درست بود. رائل می دانست که کوبا باید خود را برای جهانی بدون اتحاد بلوک شرق آماده کند. این به معنی نوعی کارآمدسازی (عادی سازی) اقتصاد بود.

دومین آگاهی از تهدیدی بود که گورباچف ایجاد کرد. در سال 1987 گورباچف به صراحت اعلام کرده بود که کوبا قابل معاوضه است! و برای دستیابی به توافق با ریگان او حاضر است با کمال میل کوبا را کنار بگذارد، پس کوبا باید برای این شرایط آماده می شد.

سومین و مهمترین دلیل این تغییر، آثار منفی اصلاحات و حرکت به سمت ساختارمند شدن حکومت بود که ماهیت حزب را تغییر داد. مردم کوبا مانند کشورهای اروپای شرقی گاهی بخاطر آنچه عضویت حزب برایشان به ارمغان می آورد به عضویت حزب در می آمدند و نه بخاطر تعهد ایدئولوژیک. این مسئله کاملا برخلاف آنچه فیدل و رائل باور داشتند بود.

این دوره را می توان دوره احیای ایده های چگوارا نام نهاد. در نتیجه ی تغییر نوشته های چگوارا در دسترس عموم قرار گرفت و باعث شد مردم به این فکر کنند که حزب به دوره ی دهه ی 1960 بازگشته است. این بازگشت به یک معنا از نظر روح زمانه رخ داده بود و نه لزوما در مورد سیاست گذاری ها، در واقع رهبران کوبا برای بحرانی که احساس می کردند در راه است آماده می شدند. دنیل فین: رهبری کوبا به فروپاشی بلوک شرق در اوایل دهه 1990 چگونه واکنش داد؟ چطور کوبا توانست از تمام پیش بینی ها مبنی بر این که کوبا نیز همان سرنوشت را تجربه خواهد کرد سرباز بزند؟

آنتونی کاپچیا: واکنش اولیه و فوری وحشت و شوک بود، آنها متوجه شدند که این اتفاق بدتر از هر بحرانی است که پیش بینی می کردند، من آن را سناریوی آرماگدون¹² توصیف می کنم چرا که این

¹¹ گروه متحد تجاری بلوک شرق

¹² نام محلی است که مطابق پیشگویی مکاشفه یوحنا در عهد جدید، سپاهیان برای حضور در نبردی در آخرالزمان آنجا گرد خواهند آمد. از این عبارت، برداشت های تحت اللفظی یا استعاری مختلفی شده است. آرماگدون همچنین به صورت عام به پایان جهان و اتفاقات آن نیز اطلاق می شود.

دقیقا همان چیزی بود که احساس می‌شد. سپس در سال 1991 کنگره حزب در موعد مقرر تشکیل جلسه داد و اجماع سریعی درباره‌ی برنامه کامل اصلاحات اقتصادی شکل گرفت.

این اصلاحات به شکل گسترده‌ای توسط رائل هدایت می‌شد. رائل می‌خواست اصلاحات دهه 1970 را ادامه دهد اما اینبار در بستری متفاوت، این اصلاحات به شدت حیاتی بودند. آنها نگهداری دلار را جرم زدایی کردند، اجازه دادند دلار به کشور وارد شود. این مسئله این امکان را به مردم داد تا به هر طریقی دلار به دست بیاورند.

خود اشتغالی اصلاحات دیگری بود که انجام شد. دولت در سال 1968 هرگونه خود اشتغالی به جز در بخش کشاورزی را لغو کرده بود، این تقریبا مشخص‌ترین عنصر سیاست‌گذاری در دهه 60 بود. بعدها مشخص شد که این مسئله یک فاجعه بوده است و آنها دوباره خوداشتغالی را قانونی کردند. اما این تنها عنصری بود که نوعی سیاست جدایی‌سازی اقتصاد از دولت بود.

همانطور که می‌توان انتظار داشت، این تغییر به سمت سرمایه‌گذاری خصوصی نبود، بلکه بیشتر در مقیاسی کوچک حرکت به سمت حمایت از خوداشتغالی بود. حتی زمانی که مزارع دولتی را تقسیم کردند، این زمین‌ها بین تعاونی‌ها توزیع شد و نه به افراد.

این اصلاحات بسیار محدود بود، اما برای بهبود دادن شرایط کافی بود. اقتصاد دوباره شروع به رشد کرد در حالی که در چهار تا پنج سال گذشته‌اش 35 درصد سقوط کرده بود. این مسئله همچنین نشان از بهبود اوضاع بعد از بحرانی بود که در سال 1994 رخ داده بود.

با توجه به اعتراضات چند ماه قبل در کوبا، یادآوری این نکته جالب است که اعتراضات سال 1994 برای نظام بیشتر نگران‌کننده بود و به نظر می‌رسید حکومت در شرف فروپاشی است. اما اعتراضات در نهایت نتیجه‌ای جز مهاجرت دسته جمعی نداشت و اقتصاد و نظام سیاسی شروع به بهبود یافتند.

با این حال جالب است که آنچه پس از این اتفاقات رخ داد یک بحث بود! اولین بحث از سال 1989 تا 1991 حول این پرسش بود که چگونه انقلاب را نجات دهیم؟ زمانی که اقتصاد بهبود یافت آنها انقلاب را نجات داده بودند، اما سوال بعدی این بود که "ما انقلاب را نجات دادیم، اما چه چیزی را نجات دادیم؟" "انقلاب چیست؟" "منظور ما از انقلاب چیست؟"

این موضوعات بحث‌هایی بسیار گسترده بودند. می‌توانید این بحث‌ها را در مجلات و نقد روزنامه‌ها مشاهده کنید. آنچه در اوایل دهه 2000 پدیدار شد، نسخه به روز شده دوره‌ی 1959 تا 1961 بود. این مدلی بود که کوبا تا سال 1961 یعنی تا پیش از ظهور جنگ سرد شروع به اجرای آن کرده بود. پاسخ بزرگ تاکید بر وطن پرستی بود، یعنی دوباره باید بر وطن، سرزمین و ملت‌مان تاکید مجدد کنیم. این اصول هرگز فراموش نشده بودند، اما تحت تاثیر مدل شوروی و بلوک سوسیالیستی قرار گرفتند. این اصول اکنون با نیرویی دوباره بازگشتند و به مدل اصلی ملت سازی از طریق سوسیالیسم تبدیل شدند. به عبارت دیگر، یکی از پاسخ‌ها در سطح رهبری کوبا و اینجا خصوصا منظور رائل کاسترو است این بود که: ما به کاری که شروع کرده بودیم باز می‌گردیم، در واقع روش انجام آن را به روزرسانی می‌کنیم.

فراتر از اینها، عوامل متعددی وجود دارد که می‌تواند توضیح دهد چرا کوبا برخلاف همه پیش‌بینی‌ها مانند شوروی فرو نپاشید. سازمان‌های توده‌ای یک عنصر حیاتی در این زمینه به شمار می‌روند. نظام شوروی به طرق مختلف کارایی داشت، اما آنقدر سریع فروپاشید که نشان از ضعف نهادهای مردمی داشت. به ویژه وقتی نوبت به مشارکت مردمی می‌رسید. در کوبا اینطور نبود، یکی از شاخص‌ترین عناصر سیستم کوبا، سطح و مقیاس مشارکت مردم از طریق سازمان‌های توده‌ای بود.

در اوایل دهه 1990 حتی قبل از بهبودی وضعیت اقتصاد، از این سازمان‌های توده‌ای برای بازسازی دولت استفاده شد. دولت در حال فروپاشی بود و اغلب می‌گفت: "ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم، باید خودتان راهی بیابید" این سازمان‌های توده‌ای بودند که در سطح محلی ایثار و از خود گذشتگی به خرج دادند.

این سازمان‌ها شروع به بازسازی دولت از پایه کردند و این امر سیستم‌های تولید و توزیع را تضمین می‌کرد. این اتفاق آنطور که توصیف می‌شود حاصل ارسال دلارهای کوبایی‌های خارج از کشور نبود و نمی‌توان تا این ابعاد فردانی بررسیش کرد، موضوع بقای جمعی در سطح محلی بود.

عامل دیگر تصمیم به حفاظت از دستاوردهای اجتماعی¹³ بود، که به ویژه بر بهداشت و آموزش متمرکز بود. البته دو عامل دیگر نیز وجود داشت: یکی این که دولت تصمیم گرفت به افرادی که به دلیل کمبود و تعطیلی کارخانه‌ها بیکار شده بودند تا 60 درصد حقوق بیکاری پرداخت کند. مورد دیگر استفاده از کارت سهمیه بود. سهمیه بندی به مقیاسی بازگشت که مدتی بود دیده نشده بود. این یکی از سلاح‌هایی بود که برای حفظ حمایت عمومی در کوبا استفاده شد و در خارج از کوبا دیده نشد (به آن پرداخته نشد).

فراتر از تمام این موارد یک وفاداری همچنان باقی مانده نیز وجود داشت. تعداد کافی از کوبایی‌های مسن‌تر و میان‌سال وجود داشت، از جمله کسانی که برای تحصیل به شوروی رفته بودند و به اندازه‌ای به ارزش‌های نظام وفادار بودند. همچنین بیشتر کلیساهای کوبا از جمله کلیسای کاتولیک ارزش‌های اجتماعی مانند همبستگی، تعهد و همکاری جمعی را به طور فزاینده‌ای تبلیغ می‌کردند.

برای مدتی کلیسای کاتولیک فکر می‌کرد قرار است نقشی را مانند نقشی که در لهستان در دهه 1980 به عنوان مخالف اصلی نظام در حال فروپاشی بازی کرده بود ایفا کند، با این حال در کوبا، کلیسای کاتولیک از تهدید از هم گسیختگی و تجزیه اجتماعی هراسان بود و با حزب کمونیست و رهبری کوبا توافق کرد. آنها توافق کردند نکته‌ی مهم جلوگیری از فروپاشی اجتماعی است. نظام کمونیستی خواستار همبستگی و همکاری بود و کلیسا نیز همین را می‌گفت.

در نهایت سیاست‌های ایالات متحده نقش مهمی ایفا کرد. به یاد داشته باشید که واکنش ایالات متحده بعد از فروپاشی شوروی ایجاد پل ارتباطی با کوبا نبود، همانطور که در ویتنام هم این کار را کرده بود. آمریکا دقیقا برعکس عمل کرد. در سال 1992 تحریم شدید و در سال 1996 با وضع قانون هلمز برتون¹⁴ فشار بر کوبا را تشدید کرد. این اتفاق به نفع ناسیونالیسم کوبایی شد. هرچه بیشتر بر ملت به عنوان بخشی از رویکرد جدید تاکید می‌شد این ناسیونالیسم عمیق‌تر می‌شد و به این ترتیب سیاست‌های آمریکا معکوس جواب می‌داد. در این زمان بیشتر کوبایی‌ها بیش از آنکه خواستار پایان نظام شوند از تجزیه و فروپاشی هراس داشتند.

¹³ logros sociales

¹⁴قوانین هلمز - برتون و داماتو-کندی قوانین بودند که بر اساس آن ایالات متحده اقداماتی را بر ضد دولتهای کوبا و ایران و لیبی آغاز کرد

من همیشه استدلال کرده‌ام که اگر رئیس جمهوری در آمریکا واقعا بخواهد سیستم کوبا را بی ثبات کند، از شر تحریم‌های کوبا خلاص می‌شود یا قول می‌دهد که اینکار را می‌کند. تا حدودی این همان کاری است که او با انجام داد، حداقل به این معنا که او اظهار کرد که سیاست تعیین شده شکست خورده است و برخی محدودیت‌ها را کمی کاهش داد، اگرچه او به طور کلی تحریم‌ها را لغو نکرد. بیشتر رئیس جمهورهای آمریکا دقیقا برعکس عمل کرده‌اند و آن را تشدید کرده یا حداقل به دخالت خود در کوبا ادامه داده‌اند. این اگرچه باعث می‌شود نظام کوبا بدکارکردی‌ها را به گردن آمریکا بیاندازد اما همزمان ناسیونالیسم کوبایی را نیز تقویت می‌کند.

دنیل فین: زمانی که رائل به جای برادرش به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، آیا تداوم تغییر در رویکرد او وجود داشت؟ یا نه حتی برعکس؟

آنتونی کاپچیا: هر دو رویکرد وجود داشت! در واقع بین رویکردها تداوم وجود داشت، اما با ابزار متفاوت. در سال 2008 وقتی رائل انتخاب شد و قبل تر وعده‌ی اصلاحات را داده بود به او اتهاماتی مبنی بر اینکه قرار است گورباچف کوبا شود زده شد، رائل به شدت آزرده شد و به صراحت گفت: "من برای نابودی انقلاب انتخاب نشده‌ام. من آن را نجات خواهم داد، اما با ابزار صحیح یعنی به روزرسانی سوسیالیسم."

دیگر درست نبود که در مورد سوسیالیسم مانند دهه 1960 صحبت کنیم. زیرا آن سوسیالیسم دیگر ممکن نبود و باید برای دهه 2000 به روز می‌شد و رهبران آن باید یک نسخه قابل اجرا و دست یافتنی پیدا می‌کردند. رائل اکنون نه از کمونیسم بلکه از سوسیالیسم حرف می‌زد. او حتی در مورد کوبای در حال گذار به سوسیالیسم صحبت کرد، این یک تغییر قابل توجه بود.

کاری که او انجام داد جدید نبود. او اصلاحاتی را که تا حد زیادی در دهه 1990 انجام داده بود گسترش داد. مقدار بسیار کمی از اصلاحات جدید بود. او مقیاس خود اشتغالی و همچنین تمرکززدایی را افزایش داد. همچنین به جز سرمایه‌های خارجی، به جای خصوصی‌سازی در جهت تعاونی حرکت کرد. سرمایه خارجی همچنان به 49 درصد از سهام شرکت‌ها محدود ماند.

او این کارها را انجام داد و آن را کاملا آهسته پیش برد. سرعت کم نسل‌های جوان‌تر را آزار می‌داد اما به نسل قدیمی کوبایی‌ها کمک می‌کرد. زیرا نگران بودند که در حالی که ممکن است اصلاحات لازم باشد اما بعید نیست منجر به بیرون انداختن نوزاد همراه با آبِ وانِ حمام شود!

رائول متوجه این نگرانی‌ها شد و تصمیم گرفت در مسیر خود مذاکره کند. اگر او اصرار می‌کرد اصلاحات سرعت بیشتری می‌گرفت اما باعث بی‌ثباتی بزرگی می‌شد. او با حرکت آهسته اما پیوسته توانست به بسیاری از اصلاحاتی که وعده داده بود دست یابد.

رائول مخالفت حزب را با خود داشت. حزب تا زمانی که او به عنوان دبیر اول انتخاب شد تحت کنترل او نبود. عناصری درون حزب با برخی از حمایت‌های مردمی با اصلاحات مخالفت کردند. این رائول را آزار داد و باعث شد او حزب را به طور گسترده اصلاح کند. رائول حزب را به جای نقش مداخله‌گر به نقش راهنما برگرداند. او این کار را بسیار آهسته و پیوسته به وسیله‌ی تجدید ساختار احزاب استانی و آوردن رهبران جوان‌تر که قابل اعتمادتر نیز بودند و همچنین از کسانی که صرفا انتصاب سیاسی بودند موثرتر عمل می‌کردند انجام داد. همچنین او روند پاکسازی نسل قدیمی‌تر که به نظر او دیگر به زبان اکثریت کوبایی‌ها صحبت نمی‌کردند را آغاز کرد. اگرچه بسیاری را هم حفظ کرد چرا که می‌خواست از طریق اعتماد و وفاداری این کار را انجام دهد، همچنین چون تشخیص می‌داد آنها هنوز صدایی در سیستم دارند. در نهایت اما رائول یک حزب جوانتر و در نتیجه یک دولت جوان‌تر ایجاد کرد.

با این حال او همچنان همان پروژه‌ای را که او و فیدل در دهه 1960 داشتند پیش می‌برد. تنها تغییر، تمایل او به انجام اصلاحات بود. اتفاقی که در آمریکا رخ داد نیز به او کمک کرد، انتخاب او با تفاوت بزرگی ایجاد کرد و باعث شد کوبا بتواند صادرات انجام دهد. البته تحریم همچنان پا برجا بود و هیچ چیز قرار نبود این موضوع را تغییر دهد با این حال به رسمیت شناختن و کمی تماس بیشتر با آمریکا حال و هوای دیگری در کوبا ایجاد کرد.

دنیل فین: بازنشستگی رائول کاسترو به این معنا بود که نسل انقلابی بالاخره زمام امور را به نسل جوان سپرده است، این چه اهمیتی دارد؟ و فکر می‌کنید آینده کوبا چه خواهد بود؟

آنتونی کاپچیا: این یک اتفاق نمادین است، زیرا میگل دیاز کانل اولین رئیس جمهور کوبا است که در انقلاب شرکت نکرده است. هرچه فیدل و رائل از مشروعیت تاریخی برخوردار بودند (آنها از مشروعیتی بسیار قابل توجه برخوردار بودند) او از این نوع مشروعیت بی بهره است. او باید مشروعیت خود را از منابع دیگری کسب کند: ارائه کالاها، انجام تغییرات و حفظ کارایی سیستم از طرق مختلف. اصلاحات دیاز کانل بر دو مسئله متمرکز بود. اول، او وعده رائل مبنی بر پایان دادن به ارز دوگانه را تحقق بخشید (وضعیت دوگانه‌ای که در آن پزوی قابل تبدیل بر اساس دلار و همچنین پزو کوبا به عنوان پول ملی وجود داشت) این ابتکار ارز دوگانه اولین بار به عنوان یک اقدام ضروری در اوایل دهه 1990 انجام گرفت، اما کم کم به سیستم همیشگی تبدیل شد، که به شدت تفرقه افکن هم بود. نابرابری‌هایی که در دهه 1990 و 2000 در کوبا پدیدار شد، تا حدی نتیجه این واقعیت بود که همه به ارز ثابت دسترسی نداشتند بخصوص درباره‌ی حواله‌ها، بیشتر این حواله‌ها به سفیدپوستان می‌رسید زیرا بیشتر جمعیت مهاجر سفید پوست بودند. سیاست ارز دوگانه به وضوح ویرانگر بود و منجر به فساد محلی شد. همه می‌خواستند به سیستم ارز دوگانه پایان دهند اما هیچ کس دقیقا نمی‌دانست چه زمانی و چگونه. همه‌گیری کرونا این فرصت را فراهم کرد. در ژانویه 2021 در کمال تعجب همگان، دیاز کانل این کار را انجام داد. او خیلی نزدیک به عملی شدن این تصمیم، آن را اعلام کرد زیرا در این شرایط همواره فرار پول وجود دارد و نمی‌شد خیلی زود تصمیم را اعلام کرد. او این کار را خیلی سریع و موثر انجام داد اما با هزینه، زیرا هر ادغام ارز بسته به نرخ که با آن ترکیب می‌شود بازنده‌ها و برندگان دارد. کسانی که ارز قابل تبدیل داشتند بیشتر متضرر شدند، زیرا پزوی قابل تبدیل بیش از حد ارزش گذاری شده بود (پزوی کوبایی ارزان تر بود) این به اعتراضات چند ماه قبل در کوبا کمک کرد. زیرا بسیاری از افرادی که پس‌انداز و حواله‌ها را احتکار کرده بودند اکنون می‌دیدند این پس‌اندازها و حواله‌ها نسبت به گذشته ارزش کمتری دارند.

اصلاح دیگری که دیاز کانل می‌خواست به آن متعهد شود نوشتن یک قانون اساسی جدید بود که رائل وعده داده بود، اما به آن عمل نکرده بود. جالب است که دیاز کانل به رائل نقش رهبری بحث در مورد قانون اساسی را داد. قانون اساسی که در سال 2019 منتشر شد و بسیار به قانون اساسی قدیمی سال 1976 شبیه بود. اگرچه گفتمان متفاوتی داشت و نشان از بازگشت به میهن پرستی در

خود داشت. یکی دو عنصر نیز در این سند نشان از تغییر به سوی ساختار قانون اساسی متفاوت در آینده دارد. ما هنوز نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که چه اتفاقی می‌افتد زیرا این بستگی به بحث‌های داخلی دارد. دیاز کانل به اکثر کوبایی‌ها گفته است: "من علایق شما را در دل دارم. من حاضرم این گام بسیار جسورانه را با هزینه انجام دهم. قانون اساسی هنوز تمام نشده است و ما به بحث در مورد آینده ادامه خواهیم داد"

بزرگترین بدبختی او این است که همزمان با ترامپ به قدرت رسید که بیش از هر رئیس جمهور آمریکا از دهه 1960 تحریم‌های کوبا را تشدید کرد. این بر فعالیت تامین‌کنندگان و بر توانایی خرید در خارج از کشور و حتی فعالیت‌های مالی تاثیر گذاشته است.

بد اقبالی دیگر کرونا بود. این بیماری مرزها را بست که باعث شد اساس اقتصاد کوبا یعنی گردشگری را از بین ببرد. این مناسب‌ترین بستر برای روی کارآمدن رئیس جمهور جدید یعنی کسی که از نسل تاریخی نیست، نبود. تا اینجا اگرچه او با این مسائل کنار آمده است، اما می‌توان به وضوح مشاهده کرد که آینده تا حد زیادی به موفقیت آمیختگی ارز بستگی دارد.

بایدن می‌تواند اقدامات ترامپ را بازگرداند اما تا به حال هیچ نشانه‌ای وجود ندارد. زبان او گاه به ترامپ بی‌شبهت هم نیست. مانند همیشه آمریکا کلید آنچه در کوبا رخ می‌دهد و بهبود گردشگری را در دست دارد. این بهبود ممکن است پس از کرونا رخ دهد اما این از دست کوبا خارج است.

جالب اینجاست که در سال 1980 و 1994 تظاهرات خشونت آمیزی در کوبا رخ داد که بلافاصله پس از آن موج شروع مهاجرت گسترده به آمریکا اتفاق افتاد که تحمل و حتی تشویق شد. این موضوع اما حالا امکان پذیر نیست. کوبا در را بروی مردمش نبسته است چرا که نیاز به ویزای خروج در زمان رائل حذف شد، این امریکاست که در را به روی کوبایی‌ها بسته است. آمریکا که زمانی بیش از هرکس دیگری دری باز به سوی کوبا بود اکنون بسته شده است.

اکنون نمی‌توانید از سفارت آمریکا در هاوانا ویزای ورود به آمریکا دریافت کنید زیرا عملا بسته شده است. شما باید به خارج از کوبا رفته و اگر توانایی مالی دارید ابتدا ویزای جای دیگری را درخواست دهید. حتی پس از آن هم پروسه‌ی رفتن به آمریکا اتوماتیک نخواهد بود. سوپاپ اطمینانی که سال

1980 و 1994 وجود داشت در حال حاضر موجود نیست. مقیاس اعتراض شاید تا حدی ناشی از ناامیدی کسانی است که راهی برای خروج از کوبا نمی‌بینند.

صحیت‌هایم به سوال شما یعنی بعدا چه اتفاقی می‌افتد، پاسخی نداد اما واضح است که نسل جوان روی کار خواهد بود و تعداد بسیار کمی از نسل قدیمی در مناصب قدرت باقی می‌مانند. آنچه بعدا رخ خواهد داد بستگی به آنچه در آمریکا می‌گذرد و همچنین پایان کرونا دارد.

ممکن است برخی از بهبودها رخ دهد، آنها مطمئنا با کرونا کنار می‌آیند هرچند بعضی کوبایی‌ها می‌ترسند که این‌طور نباشد. اگر آمار مرگ و همچنین ابتلا در بریتانیا و کوبا را باهم مقایسه کنید مطمئنا ما هم دوست داریم نسخه کوبایی را تجربه کنیم (اشاره به میزان ابتلا و مرگ پایین در کوبا بر اثر کرونا در اوایل همه‌گیری¹⁵) اما کوبا امکانات لازم برای کنار آمدن با این بیماری را ندارد و مشکل در همین مسئله است.

¹⁵ متن مربوط به قبل از ساخت واکسن کوبایی و همچنین پیش از دوره‌ی همه‌گیری شدید در کوبا است. دوره‌ای که پس از چند ماه آمار کشته‌شدگان بالا با تزریق واکسن کوبایی کاهش پیدا کرد و نشان از موفقیت کوبا در کنترل بیماری بود

Tajrishcircle.org

سوسياليسم واقعا موجود: كوبا

Tajrishcircle.org

سوسياليسم واقعا موجود: كوبا